



دیدار اعضای شورای عالی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت با رهبر شهید- اردیبهشت ۱۳۹۵

## صادق واعظ زاده درباره مواجهه آیت‌الله سید علی خامنه‌ای با دو گانه‌های نظری تاریخ معاصر می‌گوید

# تأکید رهبر شهید به استفاده از حکمت ایرانی در سند پیشرفت کشور

گفت‌وگو

**گروه سیاسی /** در تاریخ معاصر ایران، شاهد دو گانه سازی‌ها یا دو قطبی‌های نظری هستیم که به بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم رسیده است. دو گانه‌های همچون سنت-تجدد، اسلامیت-جمهوریت، هویت ایرانی- هویت مذهبی، دنیا- آخرت و... با دکتر صادق واعظ زاده از اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی و استاد دانشگاه مسروزی کرده‌ایم به مواجهه رهبر شهید آیت‌الله خامنه‌ای به این دو گانه‌ها. واعظ زاده از سال ۱۳۹۰ از سوی رهبر شهید به عنوان رئیس شورای عالی و رئیس مرکز الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت منصوب شده‌اند. به گفته واعظ زاده برخی از این دو گانه‌ها به واقع تفاوت ذاتی دارند اما رهبر انقلاب رویکرد تمرکز بر اشتراکات و استفاده از ظرفیت‌های مثبت دیدگاه‌ها و نظریات مختلف را توصیه کرده‌اند. در برخی از این دو گانه‌ها هم اساساً ایشان این دو گانه‌گی را نفی کرده‌اند مثل ایران و اسلام که معتقدند این دو مکمل یکدیگر بوده‌اند و حتی به توصیه ایشان از سند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت استفاده شده است. واعظ زاده همچنین تأکید کرد که از منظر رهبری شهید میان جمهوریت و اسلامیت تضادی وجود ندارد. این استاد دانشگاه تصریح دارد که مقبولیت نظام دینی، اصلی اسلامی است و نظامی که مقبولیت مردمی نداشته باشد مشروعیت دینی ندارد. آنچه در ادامه می‌خوانید بخشی از گفت‌وگوی مفصل «ایران» با صادق واعظ زاده است و متن کامل آن بزودی منتشر خواهد شد.

ایشان

می‌فرمایند

نظام اسلامی

باید متکی و

مبتنی بر اراده

مردم باشد.

یعنی اسلامیت

نظام منوط

به این است

که مقبولیت

داشته باشد.

بنابراین اصلاً

بحث اینکه یک

نظامی اسلامیت

داشته باشد،

اما مقبولیت

نداشته باشد،

منتفی است.

نظام اسلامی

باید مبتنی

بر اراده مردم

باشد. این

دیدگاهی

است که رهبر

شهید، آیت‌الله

سیدعلی

خامنه‌ای

داشتند و

متفاوت از

نظراتی است

که بعضی

شخصیت‌های

مورد قبول در

جامعه ما بیان

کردند

دوران جمشید که اوج پیشرفت است و یکی یکی دستاوردهای پیشرفت تمدنی ایران را ذکر می‌کند. جامی هم در اشعارش طور دیگری یک جامعه پیشرفته و آرمانی را توصیف می‌کند. جامعه ایده آل افلاطون و آرمانشهر فارابی هم برای اهل فکر ما شناخته شده است که بر حکمرانی تأکید دارند. بخصوص که در ایران یک حکمت عملی حاکم بود زیرا حاکمان باید همیشه دانشمندان برجسته، متفکران و حکیمان بزرگ را مشاور و وزیر خودشان قرار می‌دادند. این در تمام طول تاریخ ما بوده است. واقع آن حکیمان راهنمایی می‌کردند که جامعه پیشرفته چیست. یعنی سلاطین و پادشاهان را با همه اخلاق بدشان و خشونت که داشتند حکیمان کنترل و هدایت می‌کردند.

در حقیقت وزارت و مشاوره تبدیل به یک نهاد شده بود. حتی بعد از ورود اسلام به ایران هم خیلی از این وزرا و مشاوران ایرانی به دربار خلفای اسلامی رفتند.

دقیقاً، این حکمت عملی ایرانی بود. این حکمت در یونان نبود. در یونان حکمای بزرگشان مطرود حکومت‌ها شدند. بزرگان فلسفه یونان حتی مورد اقبال مردم هم نبودند. در ایران خلاف این بود. حکومت‌ها دنبال ابوعلی سینا بودند که وزارت و صدارت را بپذیرد. او می‌گفت من کار علمی دارم. البته در مقطعی هم به ناچار پذیرفت. کسی مثل خواجه نصیر، ضمن اینکه کارهای عظیم علمی در شاخه‌های مختلف کرد و در اخلاق ناصری اداره مطلوب کشور را بیان کرد، سال‌ها وزیر بود. اینها جامعه پیشرفته را برای حکومت‌ها و سلسله‌های مختلف معرفی می‌کردند. ریشه پیشرفت در اسلام و سنت پیامبر(ص) است. پیامبر اسلام (ص) یک حرکت پیشرفتی را شروع کردند. تیرب را مدینه کردند و یک جامعه مدنی ایجاد کردند. از کجا شروع کردند؟ پیامبر مساجد باشکوه و بناهای عظیم ساخت، بلکه از باور و فکر مردم شروع کرد؛ یعنی از اساس و زیربنا. ایشان بر تفکر و تعقل و علم تأکید کرد. در نتیجه پس از حدود دو قرن تمدن مادی و معنوی اسلام به عنوان یکی از بزرگترین تمدن‌های جهانی پدیدار شد. در دوران جدید البته پیشرفت فوق العاده غرب، نظر متفکران ما را

متوجه خود کرد. روشنفکران ما به تعبیر همان موقع منورالفکران ما در حدود ۲۰ سال گذشته غالباً جامعه پیشرفته و مطلوب خودشان را جامعه غربی می‌دانستند و معتقد بودند که از نظر مادی و معنوی باید مثل آن جامعه بشویم. البته به گذشته درخشان ایران هم اشاره داشتند. ولی در حکمت‌های آن تعمق نکردند و آن‌ها را برزور ندادند تا مبنای جامعه پیشرفته مطلوب قرار بدهند. آنها تلاش، نظم، فراوانی و ادب و هنر غرب را که جذاب بوده، برجسته کردند؛ به خصوص در مقایسه با ایران فقیر و با مفاسد اخلاقی و فکری واقع آن حکیمان راهنمایی می‌کردند که جامعه پیشرفته چیست. یعنی سلاطین و پادشاهان را با همه اخلاق بدشان و خشونت که داشتند حکیمان کنترل و هدایت می‌کردند.

تجدید به یک نهاد شده بود. حتی بعد از ورود اسلام به ایران هم خیلی از این وزرا و مشاوران ایرانی به دربار خلفای اسلامی رفتند.

دقیقاً، این حکمت عملی ایرانی بود. این حکمت در یونان نبود. در یونان حکمای بزرگشان مطرود حکومت‌ها شدند. بزرگان فلسفه یونان حتی مورد اقبال مردم هم نبودند. در ایران خلاف این بود. حکومت‌ها دنبال ابوعلی سینا بودند که وزارت و صدارت را بپذیرد. او می‌گفت من کار علمی دارم. البته در مقطعی هم به ناچار پذیرفت. کسی مثل خواجه نصیر، ضمن اینکه کارهای عظیم علمی در شاخه‌های مختلف کرد و در اخلاق ناصری اداره مطلوب کشور را بیان کرد، سال‌ها وزیر بود. اینها جامعه پیشرفته را برای حکومت‌ها و سلسله‌های مختلف معرفی می‌کردند. ریشه پیشرفت در اسلام و سنت پیامبر(ص) است. پیامبر اسلام (ص) یک حرکت پیشرفتی را شروع کردند. تیرب را مدینه کردند و یک جامعه مدنی ایجاد کردند. از کجا شروع کردند؟ پیامبر مساجد باشکوه و بناهای عظیم ساخت، بلکه از باور و فکر مردم شروع کرد؛ یعنی از اساس و زیربنا. ایشان بر تفکر و تعقل و علم تأکید کرد. در نتیجه پس از حدود دو قرن تمدن مادی و معنوی اسلام به عنوان یکی از بزرگترین تمدن‌های جهانی پدیدار شد. در دوران جدید البته پیشرفت فوق العاده غرب، نظر متفکران ما را

درمان حرکت‌های زیگزاگ در توسعه کشور و سند بالا دستی اسناد برنامه‌های جمهوری اسلامی لازم است، بلکه در زنجیره طولانی اندیشه پیشرفت در اسلام و ایران، حلقه نهایی در زمان حاضر است، بویژه اینکه ایشان در مقام عالی دینی و سیاسی قرار گرفته بودند و در گذشته اساس نظریات را به سهم خود به صورت یک نظام در دوران جوانی‌شان تدوین و تدریس کرده بودند.

در سال ۵۴ خلاصه این درس‌ها منتشر شد و حدود ۳۰ سال بعد نوارهای ضبط شده آن جلسات پیدا و به صورت یک کتاب تدوین شد. در این مباحث هم اصالت هست، هم نوآوری. نوآوری مباحث به ویژه در محیط ولایت در مشهد مورد انتقاد بعضی افراد قرار گرفت. ایشان در پاسخ انتقادات گفتند من وقتی مباحث جدیدی را مثلاً از محیط ولایت بیرون کشیدم و مطرح می‌کردم یک به یک به استناد کردند که این مباحث ذیل ولایت قرار نمی‌گیرد و کسی اینها را نرفته است. وقتی ایشان در مورد ولایت بحث می‌کنند: انسجام ملی، استقلال، دوری از ولایت طاغوت و... را ذیل ولایت مطرح می‌کردند و خوب یک عده انتقاد می‌کردند.

بخشی از این نوآوری‌ها ناظر بر این است که ایشان در ارتباطاتشان و در نشست و برخاست‌ها و هم‌نشینی‌هایشان با اطرافیان و بزرگان آن زمان، نگاه بسته‌ای نداشتند؟ چه بسا یا خیلی از بزرگان آن زمان، روشنفکران، اندیشمندان و حتی هنرمندان نشست و برخاست داشتند و به نوعی یک تعاطی و تبادل افکار و نظرانی هم در همان زمان داشتند؟

بله ایشان در عرصه‌های فکری متفاوتی سیر می‌کردند. خوب از یک طرف شخصیت روحانی و حوزوی بودند و درس‌های سطوح را تدریس می‌کردند، از طرف دیگر با دانشجویان مونس بودند. همین درس‌های طرح کلی اندیشه اسلامی، بیشتر مستمعین‌اش طالب نبودند، بلکه دانشجویان جوان‌های دانشگاهی و دبیرستانی بودند. همین‌طور که گفتید با برخی روشنفکران و شاعران محشور بودند و رفت و آمد داشتند. مثلاً در مشهد به صورت سنتی پایگاه شعر و شاعری است و حلقه‌های شعری برگزار می‌شد که گاهی من در بچگی با پدرم در

بعضی از آنها شرکت می‌کردم؛ کسانی مثل امیری فیروز کوهی آنجا شعر می‌خواندند و حضرت آقای خامنه‌ای چون در بعضی از این جلسات شرکت می‌کردند، با فضاها مختلف و روشنفکری اسلامی آشنا بودند و از فضاهای فکری متفکران غیراسلامی هم مطلع بودند. حالا با واسطه ترجمه‌ها و ارتباطاتی که داشتند و متون غربی‌ای که مطالعه می‌کردند. این خواندن رمان‌های بزرگ جهانی از سوی ایشان، معروف است و همه می‌دانند. یک وقتی به من گفتند تو بینوایان را خوانده‌ای؟ گفتم دو جلد قطورش را گرفته‌ام و نصفش را خوانده‌ام و تمامش نکردم؛ ولی فیلمش را دیده‌ام. گفتند نه، فیلمش کافی نیست، داستان را باید بخوانید. با اینها آشنا بودند و دیدگاه‌های بعضی از متفکران را که من الان نمی‌خواهم نام ببرم، مطالعه می‌کردند. ایشان علاقه داشتند در طرح کلی اندیشه اسلامی که خودشان تبیین و تدوین کردند، جوان‌ها تنها مستمع و خواننده نباشند و مستقیماً به قرآن مراجعه کنند.

همان‌طور که در مباحث تاریخ معاصر به آن اشاره کردید، ما شاهد دو گانه‌سازی‌های نظری مختلفی بوده‌ایم که حتی پس از انقلاب نیز تداوم یافته‌اند؛ برای نمونه، تقابل میان سنت و تجدد یا جمهوریت و اسلام یا ایرانیت و اسلام، با توجه به این پیشینه، آیا تأکید رهبری بر تدوین الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت را می‌توان پاسخی استراتژیک به این دو گانه‌ها دانست؟ به عبارت دیگر، آیا ترسیم این نقشه راه که در آن عناصر ایرانی (به مثابه سنت و تاریخ و تمدن ایرانی) و آموزه‌های اسلامی به عنوان دو رکن اصلی در کنار هم قرار می‌گیرند، در واقع تلاشی برای عبور از این دو گانه‌سازی‌هاست؟

باید توجه داشت که برخی از این دو گانه‌ها، دو گانه‌هایی واقعی و دارای تناقض هستند؛ مثلاً اساس فکری تجدد اروپایی در نفی معنویت دینی، با اساس اندیشه اسلامی و ایرانی متفاوت و متناقض است. اگر چه خیلی از مظاهر تمدن مدرن در اندیشه اسلامی پذیرفته شده است. دیدگاه ایشان نیز بر همین اساس استوار است. ایشان در مواجهه با توسعه غربی بر وجود اشتراکات و میراث تأکید می‌ورزند. از یک سو معتقدند، ما به دنبال مشترکات هستیم؛ از جمله علم، تکنولوژی، نظم، وقت‌شناسی، روحیه ریسک‌پذیری و تولید ثروت که در توسعه غربی مطلوب تلقی می‌شوند، اما از سوی دیگر نقاط تمایز، مانند فقدان معنویت، بی‌عدالتی، استعمار و تبعیض در الگوی توسعه غربی و پیشرفت، و جوجه مشترک و تمایزی قائل هستند. وجوه تمایز مبنایی و اساسی است. اما بسیاری از دو گانه‌ها، تنها دو گانه‌سازی‌هایی ظاهری‌اند که در عمق خود فاقد تناقض هستند. وظیفه متفکران ما این است که با ارائه تحلیل‌های دقیق، این دو گانه‌ها را به یکپارچگی برسانند؛ از جمله تقابل‌های ظاهری میان ایرانی بودن و اسلامیت، پیشرفت و عدالت، علم و دین، دنیا و آخرت.

در بحث اسلامیت و ایرانی بودن، ایشان در دوران جنگ تحمیلی هشت ساله اشاره کردند که اسلام و ایران، اکنون برهم منطبق‌اند و یکی شده‌اند و دو قلمرو جداگانه نیستند. این همان دیدگاهی است که استاد شهید مطهری با تبیین خدمات متقابل اسلام و ایران طی کردند.

اگر تمدن و فرهنگ کهن ایران و نفوذ تمدنی و فرهنگی ایران در آسیای شرقی نمی‌بود، اسلام از هند و چین تا اندونزی و مالزی به شکلی که امروز می‌بینیم، پیشرفت نمی‌کرد. ایرانیان با تکیه بر تمدنی که دارای ماهیه‌های معنوی بود، اسلام را با خود بردند و این خود، خدمت بزرگی به اسلام بود. این موضوع در الگو هم خیلی طاغوت و است. در الگو، اساس باورها و اندیشه‌ها، رفتارها، آموزه‌های اسلامی است، اما بر حکمت‌های عملی ایرانی تأکید ویژه‌ای شده است.

مثال این حکمت که متفکران و حکیمان باید در جایگاه صدارت و وزارت باشند. یا مثلاً روحیه

مقاومت و جانفشانی برای حفظ سرزمین؛ این یک حکمت ایرانی است که ریشه در اسطوره‌های ما، مثل آرش کمانگیر، دارد. برخلاف برخی تفکرات که خاک را خیلی ساده می‌بینند، در فرهنگ ما دفاع از سرزمین و میهن، جایگاه والایی دارد. مورد دیگر، حکمت تسامح و مدارا نسبت به فرهنگ و عقاید مردم سرزمین‌های تحت حکمرانی است که یک حکمت اصیل ایرانی است. این‌ها تحت عنوان حکمت‌های ایرانی در الگو تصریح شده و مورد نظر رهبر شهید قرار گرفته است.

این حکمت‌های پیش از اسلام، نه تنها با اسلام منافاتی ندارند، بلکه گاهی آموزه‌های اسلامی بر آن صحنه گذاشته و تأکید کرده است. بنابراین، الگو همزمان اسلامی و ایرانی است؛ چرا که آموزه‌های اسلامی زیربنای بنای الگو را می‌سازد و تمدن، حکمت، ظرفیت‌های سرزمینی و توانمندی‌های نیروی انسانی ایران در متن آن منعکس شده‌اند. از دیدگاه ایشان، تناقضی میان اسلامیت و ایرانی بودن وجود ندارد. این دو حقیقت، اکنون برهم منطبق شده‌اند و خدمتی که به ایران می‌شود، در واقع خدمتی به اسلام است و بالعکس. تا زمانی که مردم ما باورهای اسلامی را حفظ کنند، ایران مرکز اندیشه و تمدن اسلامی باقی خواهد ماند.

سؤال آخر من در ادامه همین موضوع دو گانه‌سازی‌ها، درباره نسبت «جمهوریت» و «اسلامیت» است. موضوعی که شما در ابتدای فرمایشاتتان نیز به آن اشاره کردید. به نظر می‌رسد این بحث، نسبت به سایر دو گانه‌ها، دست‌کم در ۳۰ یا ۴۰ سال گذشته، محل مناقشه بیشتری بوده است. در یک سوی این طیف، نظریه‌ها و نظریه‌پردازانی قرار دارند که اساساً هیچ ارتباطی میان اسلامیت و جمهوریت قائل نیستند و این نگاه، در نهایت، به نوعی سکولاریسم منتهی می‌شود. در سوی دیگر نیز دیدگاه‌هایی وجود داشته و چه بسا هنوز هم در میان برخی جریان‌های درون نظام جمهوری اسلامی وجود داشته باشد که نقش مردم را در مشروعیت یا مشروعیت‌بخشی به نظام چندان مؤثر و تعیین کننده نمی‌دانند. در واقع، با دو طیفی مواجه هستیم که فاصله زیادی با یکدیگر دارند. اگر ممکن است، این بخش را بیشتر تبیین بفرمایید. از نظر رهبر شهید، نسبت میان جمهوریت و اسلامیت چگونه تعریف می‌شود؟ همچنین جایگاه مردم در نظام جمهوری اسلامی، از نگاه ایشان چه بود و این دو مؤلفه چگونه با یکدیگر جمع می‌شوند؟

در این زمینه، مخاطبان را به بیانات ایشان درباره «مردم‌سالاری دینی» ارجاع می‌دهم که با یک جست‌وجوی ساده در سایت KHAMENEI.IR قابل دسترسی است. ایشان در آنجا بسیار صریح، نسبت و ارتباط میان مشروعیت و مقبولیت نظام اسلامی را تبیین کرده‌اند و دیدگاه‌های نظریه‌ای که تقریباً شما نیز به آنها اشاره کردید، تفاوت دارد. آن دو دیدگاه هر یک به نوعی بر تفکیک میان است و تأکید می‌کنند و در نهایت، اصالت را به یکی از آنها می‌دهند. در مقابل، دیدگاه ایشان، بر پیوند ذاتی و درونی این دو استوار است.

در گفت‌وگویی که در محضر ایشان داشتم، این مطلب را به روشنی بیان فرمودند. ایشان گفتند: امام، جمهوریت را از متن دین استخراج کرد. مقصود از جمهوریت نیز این است که حکومت و حکمرانی متکی به اراده مردم استوار باشد؛ یعنی اداره جامعه بر خواست مردم متکی باشد. متن دین به دست آورده، نه از منابع و اندیشه‌های بیرون از دین.

استدلالشان نیز این بود که نمی‌توان پذیرفت امامی که پاسخ جزئی‌ترین و مبسوط‌ترین دین استخراج می‌کرد، در چنین مسأله مهم و بنیادینی به سراغ منبع دیگری رفته باشد. بر این اساس، مقبولیت نظام دینی، اصلی اسلامی است و نظامی که مقبولیت مردمی نداشته باشد مشروعیت دینی ندارد. مشروعیت نظام به اجرا و رعایت آموزه‌های اسلامی است و یکی از آن‌ها اتکای نظام به اراده مردم است.

سیره پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) نشان می‌دهد که خواست و اراده مردم، یکی از شرایط تحقق حکومت است و این شرط، خود بخشی از منطق دینی حکومت به شمار می‌آید. بر این اساس، حکومت زمانی دینی است که مردم آن را بخواهند.

بنابراین، به نظر من، این دو گانه همچنان ظرفیت فراوانی برای پژوهش و بررسی دارد و شایسته است متفکران، مورخان، صاحب نظران حقوق و اندیشمندان علوم سیاسی، مفهوم «مردم‌سالاری دینی» را آن گونه که رهبر شهید مطرح کرده‌اند، با دقت، عمق و استناد بیشتری تبیین و تحلیل کنند.

